

زنان

سال دوم • فروردین و اردیبهشت ۷۲ • بها ۸۰ تومان

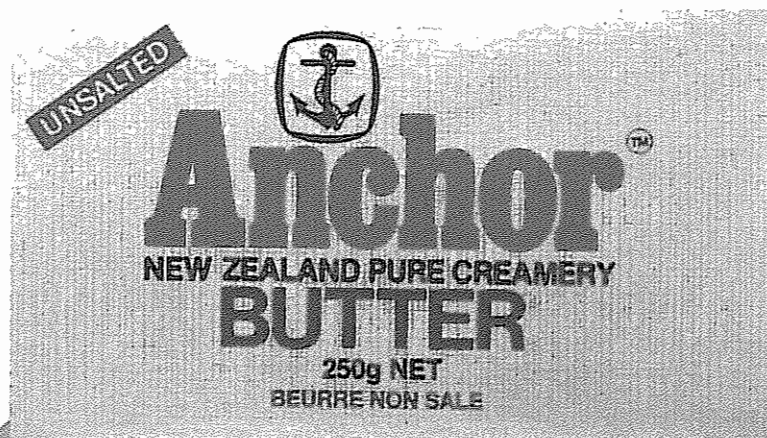
ISSN 1021 - 4054



• زن و مرد، کلمات متفاوت، دیدگاه‌های متفاوت
• راه‌نمایی برای موفقیت شغلی و اجتماعی زنان
• نئوزنها در باره انتخاب همسر چه می‌گویند؟

• خانواده‌باستانی ایرانی: دکتر کتایون مزدآپور • وحشت و تجاوز در اردوگاه‌های زنان بوسنیایی: ترجمه مریم گودرزی
• زنان مسن و ادغام آنها در طرح توسعه: ترجمه رزا افتخاری • بررسی موانع نظری و عملی مشارکت زنان
در فعالیتهای اقتصادی: هم‌آرزو زاده • راه‌نمایی برای موفقیت شغلی و اجتماعی زنان: ترجمه حورا اخلاقی

انکر



پرفروش ترین کره دنیا

کره نیوزیلند

زنان

سال دوم شماره ۱۰ فروردین و اردیبهشت ۷۲

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

سرخوان	۲	سال عسرت، سال رویش: مدیر مسئول
اندیشه	۴	زن و مرد، کلمات متفاوت، دنیاها متفاوت: ترجمه زهره زاهدی
	۷	خانواده باستانی ایرانی: دکتر کتایون مزداپور
گزارش و خبر	۱۶	وحشت و تجاوز در اردوگاههای زنان بوستنیایی: ترجمه مریم گودرزی
	۱۸	خبر:
	۲۰	زنان مسن و ادغام آنها در طرح توسعه: ترجمه رزا افتخاری
ادبیات	۳	سهم تو از من (شعر): مهناز حمیدی
	۶	بهار (شعر): فرشته ساری
	۱۲	طعم گس خرمالو (داستان): رؤیا شاپوریان
	۴۹	خرید (داستان): نیکولاس. سی. واکا، ترجمه اسدالله امرایی
	۲۷	جدول:
در خانه	۳۳	گلدانی ساده و کوچک برای خانه: محبوبه شهناز
	۳۰	شیرینی بیزیم: هما مزینی
هنر	۳۴	گلستانی تازه از شاخ و برگهای خشک:
علم	۲۴	یک معلم دلسوز، یک روش جالب:
	۳۸	بررسی موانع نظری و عملی افزایش مشارکت زنان در فعالیتهای اقتصادی: هما زنجانی‌زاده
	۴۶	۱۲ نکته که کودک به ما می‌آموزد: فیونا مارشال، ترجمه ندا سهیلی
	۵۲	ورزش، درمانی برای دردهای زنان: ترجمه مهدی به‌آیین
	۵۴	راهنمایی برای موفقیت شغلی و اجتماعی زنان: راس تالمن، ترجمه حورا اخلاقی
	۵۷	تئوریه‌ها درباره انتخاب همسر چه می‌گویند؟: محمود شهابی
	۶۲	آیین خشم: بروس! بالدوین، ترجمه فرخنده ابراهیمی

- ب امتیاز و مدیر مسئول: شهلا شرکت
- طراح گرافیک: کورش پارسانزاد
- طرحهای این شماره: باسم الرسام
- چاپ متن: سازمان چاپ ۱۳۸
- چاپ رنگی: مادی
- صحافی: شاهد

طرح روی جلد: عبدالله رحیمی

صندوق پستی: ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۳۶۴۹۸

شماره سریال بین‌المللی: ۴۰۵۴ - ۱۰۲۱

License Holder & Editorial Director:
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language journal published monthly.

Each issue contains articles and reports related to the women's problems.

زنان در زمینه فعالیتهای فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.

سال عُسرت، سال رویش

بهار در همه هستی طنین افکنده و طبیعت نفس سبز خویش در پیکر زمانه دمیده. خون به رگهای خشک درختان دویده و جوانه‌ها حدیث رستاخیز پس از نیستی بر لب دارند، تا کجا دل عبرت‌بین و چشم گشاده‌ای باشد. مبارک افتادن این تحول بر زندگی زنان این سرزمین، عاشقانه‌ترین آرزوی ماست.

سالی گذشت از سر عمر و سالی می‌آید که رمز و راز آن کس نمی‌داند. آدمی پر کاهی است در مصاف تندباد که خود نداند به کجا خواهد افتاد. بر «زنان» نیز سالی گذشت پر فراز و نشیب؛ سالی همه تجربه سرد و گرم چشیدن، سالی سرشار از رویش، رستن دستهایی سبز که دست تمنای ما را با حرارتی شگرف فشردند و رسم دوستی به کمال به جای آوردند. بی‌یاوری صمیمانه دوستان، ادامه راه در تاب و توان ما نبود.

در کنار اینها، پارسال، زمانه عسرتی بود برای اهل فرهنگ، و امسال نیز افقی چندان روشن پیش رو نداریم. البته این عجب نیست از جامعه‌ای که در آن ثروت و تجمل گروهی بی‌علت و حکمت فزونی یافته و الگوی نسل جوانش برتری ثروت بر علم است. هرچه عمیقتر، فقیرتر و هرچه سطحیتر، غنیتر. زمان، زمانه حرفه‌های پول‌ساز است نه اشتغال فرهنگ‌ساز. حرف نو و راه نو و پیشه روشنفکری مهجور است و نه ماجور و هر چه حلقه محاصره اقتصادی به دور حلقوم مطبوعات تنگتر شود، این عرصه هر روز فقیدی تقدیم تاریخ فرهنگ این سرزمین خواهد کرد و البته چه کسی از این فاجعه گزیده خواهد شد؟! البته ناگفته نماند که امسال انتشار دوباره مجله گردون - به عنوان سمبلی از پیروزی قانون بر هرج و مرج اجتماعی - پس از آن همه افترا و لشکرکشی سازمان یافته که منجر به اهانت به جامعه مطبوعات در داخل و بدآوازی فضای فرهنگی ایران در خارج کشور شد، حرکتی بود مسرت‌آور که دلها را به نوید استقرار و حاکمیت قانون گرم ساخت. رأی هیئت

منصفه مطبوعات و دفاع قوه قضائیه از قانونمند شدن حرکتها و حتی انتقادها بی‌شک نقطه عطفی در حیات مطبوعات کشور است با این‌همه از بُعد دیگر متأسفانه باید گفت مطبوعات از آغاز امسال با حصر اقتصادی مایوس‌کننده‌ای روبه‌رو هستند و این جریان خواسته یا ناخواسته به حذف فرهنگی تعداد زیادی از نشریات منجر خواهد شد و این، البته راهی آبرومندانه‌تر از کتاب‌سوزی و خمیرگیری فرهنگ و هنر است. به هر حال، سالی که نکوست از بهارش پیداست.

در سال گذشته جماعتی نیز از ظن خود با ما عناد ورزیدند. هم آنان که همواره با روشنی حقیقت در نزاعند. این نغمه‌های ناساز اما به گوش ما چندان ناآشنا نبود که اینها جز جدال با رهروان و سازش با خفتگان مقامی و مأموریتی ندارند. اندوهشان از بیداری است آن هم بیداری «زن» که درجه‌ای بالاتر از آشپزخانه‌داری به او اعطا نمی‌کنند. او که باید جز سوره نور بخواند و از ماهی نر حوض رو بگیرد و وقت سخن گفتن انگشتی در دهان بگذارد، و اگر نبود که فرزانه‌گانی از اهل دین بر این خرافات شمشیر بکشند، ما هنوز اندر خم یک کوچه در مجادله بودیم.

انتشار مجله ویژه زنان در چنین فضایی کاری است صعب که یا عشق می‌خواهد یا جنون و اگر از پشتوانه مخاطبینی آگاه، ثابت قدم و شجاع برخوردار نباشد و بیدی باشد لرزان در برابر هر باد، شیر بی‌یال و دم و اشکمی خواهد شد که تنها خوش آیند همان مدعیان فرهنگ ستیز خواهد بود.

گروهی در جامعه ما عموماً از «فمینیسم» یا «زن‌وری» به عنوان نوعی انحراف از فطرت زنانه - زنی که ساخته و پرداخته پسران آدم در قصه آفرینش است - یاد می‌کنند.

به سبب جریان داشتن دائمی مردتباری و فرهنگ ناشی از آن در ایران، فمینیسم پدیده‌ای است ناشناخته و نامقبول و اگر تصویری و تحلیلی از آن وجود دارد، توأم با

نگرشی منفی است. جالب است بدانید اخیراً یکی از روزنامه‌های داخلی، در معنای واژه فمینیسم نوشته بود: «واژه لاتین فمینیست (!) به طرز تفکری اطلاق می‌شود که زنان بدون هرگونه تعهد و مسئولیتی نسبت به خانواده و بستگان خود بر علیه مردان عصیان کرده و به شغلها و حرفه‌های گوناگون در خارج از خانه می‌پردازند.» تفکر زن‌ستیز گاه چنان در جان مرد ما رسوخ کرده است که پرداختن زن را به حرفه‌هایی در خارج خانه، عصیان علیه مرد و عدم تعهد نسبت به خانواده قلمداد می‌کنند. در این مقاله قرار نیست درباره فمینیسم و معنای آن قلم فرسای شود، اما این‌گونه نظرپردازی درباره مفهوم مکتبی مطرح، حاکی از عمق مصیبت‌های زن در این دوران است و مهمتر اینکه همان اندیشه مردمدار همواره عمق چاه جهل و تاریکی را که برای زن ساخته است، کتمان می‌کند زیرا بازنگری سنتها و محدودیتهایی که زن را احاطه کرده است، با منافع این تفکر تعارض دارد. اجتناب از این اقرار در واقع عدم حقانیت و ضرورت جنبش زن شرقی را مشروع می‌نماید و خیزش زنان را منحصر به غرب می‌داند آن هم از نوع نامشروعش، اما این واقعیت که زنان ما هنوز در اقصی نقاط کشور زیر فشار ظلم خانوادگی و اجتماعی‌اند، تلخ و فراموش نشدنی است. در خیرها آمده بود که در یکی از شهرهای جنوب کشور زنی را که نمی‌تواند وضع حمل کند، در اتاقی می‌خواباند و زن در حال جان‌کندن به سر می‌برد و در همان حال افراد به دیدار او می‌آیند و عیادت می‌کنند. زن را به زایشگاه نمی‌برند چون در آنجا آپبول می‌زنند و «جن»‌های بدن او ناراحت می‌شوند. این، تنها نمونه‌ای از سنتهای جاهلانه‌ای است که چون زنجیری بر دست و پای زن ایرانی بسته شده است. و با این وصف آیا هنوز بیداری و مبارزه زن ایرانی انحراف و تقلید از زن مطرود (!) غربی به حساب می‌آید؟ مگر نه این است که تا ظلم هست، مبارزه هم



سهم تو از من...

مهناز حمیدی

هست؟ مبارزه علیه نابرابری و نه علیه مرد. چرا که مردان نیز در دامان مادران ناآگاه و ظلم پذیر پرورش یافته‌اند و اینجاست که ما معتقدیم چاره اصلی کار در آگاه شدن زنان است.

امروزه علی‌رغم تلاشهای پراکنده سازمانهای دولتی و غیردولتی در ایران برای احیای حقوق زنان، نمی‌توان انکار کرد که هنوز زمینه کلی افکار اجتماعی، زن را فقط در عرصه خانه و در سمت خانه‌داری در نظر دارد و حتی در این صحنه هم زن را به رسمیت نمی‌شناسد. فعالیت او در تولید ملی جایگاه آماری و اقتصادی ندارد و اساساً شغل محسوب نمی‌شود و از هیچ‌گونه حقوق مادی و معنوی مانند دستمزد و مرخصی و حق بازنشستگی برخوردار نیست.

ما امیدواریم تداوم انتشار «زنان» مقدمه‌ای باشد بر آغاز جنبشی سنجیده از سوی زنان بر مدار برابری انسانی زن و مرد و دستیابی به حقوق فطری و الهی زن و حذف تبعیضهای جنسی در ابعاد مختلف روابط اجتماعی. استقبال از یکسال انتشار مجله این نوید را به ما داده است که آگاهی و بیداری در میان زنان ما ریشه دوانده و آنچه ما را بیش از پیش خشنود ساخته است حضور جدی زنان روشنفکر در گوشه و کنار کشور و خارج کشور است که در گمنامی به کار درباره مسائل و مشکلات زنان و بیکار با موانع رشد زن، اشتغال جدی دارند. امیدواریم سالی که در پیش است، همه آگاهی و همه تلاش و نبرد برای احقاق حقوق زنان و رشد و گسترده‌گی استعدادهایشان باشد سالی که اگر نه زنان در تشکلی علیه بی‌عدالتی حاصل از تبعیضهای جنسی انسجام می‌یابند، دست‌کم ظلم را بشناسند و راه ستم‌ستیزی را بیابند. انشاءالله جامعه نیز وسعت نظری یابد و راهی باز کند تا از برکات کمال وجود زنان سیراب شود.

مدیر مسئول

سهم تو از من اینست
همین یک لحظه را دریاب،
که فردا
در روایت

تصویر زنی را گم خواهی کرد
که در چرخش زمان،
پر دوردست کولی خاک
خالی و خسته
بی‌پای پوشی،
برهنه‌تر از همه زخمهای شب
در های موی همجرم باد
که می‌بردش از کنار تان،
یک لحظه
تنها یک لحظه
برگشت سوی تو.
زنی با گیسوان خاکستر،
که باد همه چیزش را ریزه بود
چیز چشمانش
و او...

تنها، بیکار می‌توانست
به چشمان تو نگاه کند،
بیکار

از مجموعه «حرفی برای هیچکس»



واقع مذاکراتی هستند که طی آن افراد می‌کوشند در حد توان، مرتبه بالاتری به دست آورند و خود را از گزند تحقیر و سرگردانی توسط دیگران در امان بدارند. به این ترتیب زندگی رقابتی است برای حفظ استقلال و اجتناب از شکست.

از سوی دیگر، من مانند بسیاری زنان، طبق قانون دیگری درگیر مسائل زندگی بودم: فرد در مقابل یک شبکه ارتباطی. در این قانون، مکالمات مذاکراتی هستند برای نزدیکی که افراد طی آن تلاش می‌کنند تایید و پشتیبانی ارائه و کسب کنند و به توافق و رضایت عمومی برسند. آنها تلاش می‌کنند تا از گزند کنار گذاشته شدن در امان بمانند. به این ترتیب، زندگی یک امر جمعی است؛ تلاشی است برای حفظ صمیمیت و اجتناب از انزوا. هر چند در این قانون نیز سلسله مراتب وجود دارد اما بیشتر بر مبنای دوستی است تا قدرت و فضیلت.

زنان هم نگران دستیابی به فرصتها و اجتناب از شکست هستند اما اینها هدفهایی نیستند که مدام در فکرشان باشد و بخواهند که در لباس برقراری رابطه، آنها را دنبال کنند. مردان نیز نگران جوشیدن با دیگران و اجتناب از انزوا هستند، اما اینها هدفهایی نیستند که مدام در فکرشان باشند و بخواهند که در لباس مقاومت و مخالفت آنها را دنبال کنند.

شوهرم هنگام بحث درباره تفاوت‌هایی از این دست، به موردی اشاره کرد که من آن را از قلم انداخته بودم. او فقط نسبت به دلسوزی‌هایی واکنش نشان می‌داد که از جانب مردان ابراز می‌شد، یعنی کسانی که احساس می‌کرد از وجود این قانون آگاهند. و البته من هم گاهی از دلسوزی‌هایی که دیگران نسبت به «ازدواج سیار» ما ابراز می‌کردند، خوشم نمی‌آمد. مردی را به یاد دارم که با برقی در چشمانش پرسید: «چطور از عهده این عشق از راه دور برمی‌آید؟» همچنین زنی را به یاد دارم که مرا تنها به خاطر شهرتم می‌شناخت و در ساعت نفس یک نمایشنامه، خود را به ما رساند و با پرسش درباره محل کار شوهرم متوجه وضعیت ما شد و دیگر دست از سرمان برنداشت.

خوش شانس هستیم زیرا تحقیقات نشان داده است که زوج‌هایی که کنار هم زندگی می‌کنند در هفته کمتر از نیم ساعت را با یکدیگر می‌گذرانند. اصرار داشت که شرایط خاص زندگی ما امتیازات زیادی در بر دارد. نسبت به آنچه می‌گفت اعتراضی نداشتم چون حقیقت داشت، اما نمی‌فهمیدم که چرا چنین واکنشی نشان می‌دهد. خودش می‌گفت که در ابراز این دلسوزی‌ها نوعی نگاه از بالا به پایین احساس می‌کند. گویی کلماتی که به کار برده می‌شود تلویحا دلالت دارد بر اینکه: «ازدواج شما یک ازدواج واقعی نیست. انتخاب غلط حرفه‌تان چنین وضعیت ناخوشایندی را به وجود آورده است. دلم برایت می‌سوزد و از اوج خود خوشنودی به حسیض زندگی شما نگاه می‌کنم، زیرا که من و همسر من از گرفتار شدن به بدبختی‌های شما اجتناب کرده‌ایم.» به ذهنم خطور نکرده بود که ممکن است در این ابراز دلسوزی‌ها عامل به رخ کشیدن هم دخیل باشد؛ هر چند، وقتی به چیزهایی اشاره کرد چند مورد آن را تشخیص دادم. حتی پس از اشاره به آن چند مورد، باز هم پاسخهای شوهرم به نظر عجیب می‌رسید. او اغلب دیگران را حریف و مدعی می‌دید، که من نمی‌دیدم.

پس از تحقیقات بسیار به این نتیجه رسیدم که شوهر من هم برطبق همان قانونی درگیر مسائل زندگی است که بسیاری مردان دیگر هستند: فرد در مقابل نظامی اجتماعی بر مبنای سلسله مراتب؛ نظامی که در آن یا پایین دست هستی یا بالادست. در این قانون، مکالمات در

سالها پیش همسر مردی بودم که سر من فریاد می‌کشید: «تو حق نداری صدایت را برای من بلند کنی، چون تو زنی و من مرد.» مایوس کننده بود زیرا می‌دانستم که عادلانه نیست، اما این را هم می‌دانستم که مشکل از کجا ناشی می‌شود. رفتار ناخوشایند او را به فرهنگ مردم کشوری نسبت می‌دادم که در آن رشد کرده بود، جایی که عده کمی به برابری حقوق زن و مرد اعتقاد داشتند.

اکنون با مردی ازدواج کرده‌ام که هم شریک زندگی من است و هم دوست من. همخوانی فرهنگی و ارزشها و علائق مشترک داریم. لذت هم صحبتی با او پایانی ندارد. داشتن کسی که همه چیز را بتوانی با او در میان بگذاری و او درک کند، غنیمت بزرگی است. با این حال همیشه هم، چیزها را آن طور که من می‌بینم، نمی‌بیند، آنگونه که من از او انتظار دارم و واکنش نشان نمی‌دهد، و من اغلب علت ناهمگونی حرف و عملش را درک نمی‌کنم.

زمانی که شروع به نوشتن این کتاب کردم، ما در دو شهر مختلف کار می‌کردیم. مردم اغلب با جملاتی از قبیل: «حتما خیلی سخت است» یا «چطور تحمل می‌کنید» با ما ابراز همدردی می‌کردند. من مستعد پذیرش همدردیشان بودم و مثلاً می‌گفتم: «ناچاریم زیاد سفر کنیم». گاهی نگرانی‌هایشان را تقویت می‌کردم: «بدترین قسمت کار باز و بسته کردن دائمی چمدانهاست.» اما شوهرم به گونه‌ای دیگر و اغلب با دلخوری واکنش نشان می‌داد. و مشکلات را کاملاً بی‌اهمیت جلوه می‌داد. یک بار شنیدم به دوستی می‌گفت که ما آدمهای



زن و مرد

کلمات متفاوت، دنیاهای متفاوت

مکالمه را ادامه داد و درباره همه چیز سؤال کرد. در این گونه موارد من احساس پایین دستی نمی‌کردم، بلکه احساس می‌کردم کسی بی‌آنکه بخواهم خود را به من تحمیل کرده است. اگر شوهرم از این ناراحت بود که به قول خودش کسی ادعای وضعیت برتری را دارد، احساس من این بود که این دلسوزی نیست، بلکه ابراز صمیمیتی است نامعقول.

صمیمیت و استقلال

در دنیای برقراری ارتباطات، جایی که افراد بر سر اشکال پیچیده ایجاد دوستی مذاکره می‌کنند، تفاوتها را به حداقل می‌رسانند، می‌کوشند به رضایت و توافق جمعی دست پیدا کنند و از بروز برتری و تفوق که تفاوتها را برجسته‌تر می‌کند اجتناب می‌کنند، صمیمیت کلیدی طلایی است. در دنیای کسب فرصتها، استقلال کلید طلایی است زیرا مفهوم ابتدایی کسب موقعیت، فرمان دادن به دیگران است و فرمان بردن، نشانه قرار داشتن در موقعیت پست‌تر است. هر چند همه انسانها، هم به صمیمیت و هم به استقلال نیاز دارند؛ زنان در مورد اول و مردان در مورد دوم بیشتر تمرکز می‌کنند، گویی خون شریانهایشان در دو جهت مختلف جریان دارد. این تفاوتها می‌تواند موجب شود که زن و مرد در شرایط یکسان، دیدگاههای متفاوت پیدا کنند. ماجرای جاش و لیندا می‌تواند مثالی برای این تفاوت دیدگاه باشد:

هنگامی که هم‌اطاقی زمان دبیرستان جاش به او تلفن کرد که ماه آینده یک سفر کاری به آن شهر خواهد داشت، جاش از او دعوت کرد که آخر هفته را مهمان آنها باشد. آن شب به لیندا اطلاع داد که آخر هفته مهمان خواهند داشت و نیز شب اول را او و دوستش به تنهایی به گردش خواهند رفت تا از خاطرات دبیرستانشان یاد کنند، لیندا ناراحت شد. او قرار بود هفته قبل از آن شب را در سفر باشد و جمعه شب، هنگامی که جاش و دوستش بیرون می‌رفتند، اولین شب ورود او به خانه بود. اما

آنچه او را بیشتر ناراحت می‌کرد این بود که جاش به تنهایی این برنامه‌ها را ریخته است و به جای آنکه پیش از دعوت از مهمان، با او هم مشورت کند، فقط به او اطلاع داده است.

لیندا هرگز بدون مشورت با جاش برای آخر هفته و یا حتی یک بعد از ظهر برنامه‌ریزی نمی‌کند و نمی‌فهمد که چرا همان احترام و توجهی را که او نسبت به جاش نشان می‌دهد، جاش نشان نمی‌دهد. اما هنگامی که اعتراض می‌کند، جاش می‌گوید: «نمی‌توانم به دوستم بگویم باید از زخم اجازه بگیرم.»

در نظر جاش مشورت با همسر یعنی اجازه گرفتن از او، که تلویحا دلالت دارد بر اینکه او استقلال ندارد و آزاد نیست تا خودش تصمیم بگیرد. این باعث می‌شود احساس بچگی یا پایین دستی کند. در نظر لیندا، مشورت با شوهر هیچ ربطی به اجازه گرفتن ندارد. به نظر او زن و شوهر مسائلشان را با هم در میان می‌گذارند چون زندگیشان به یکدیگر بافته شده است و لذا عمل یکی می‌تواند نتایجی برای دیگری به بار آورد. لیندا نه تنها از گفتن: «باید با جاش مشورت کنم» ناراحت نمی‌شود بلکه کاملاً برعکس، از این کار خوشش می‌آید. دانستن و اظهار اینکه او با یک نفر دیگر همبستگی دارد و زندگی او با زندگی یک نفر دیگر گره خورده است، به او احساس خوبی می‌دهد.

لیندا و جاش هر دو رنجیده خاطر شدند زیرا امیال و احساساتشان عمیقاً خدشه‌دار شده بود. لیندا رنجیده بود زیرا در روابطشان احساس عدم نزدیکی و صمیمیت کرده بود: آن قدر که او به همسرش اهمیت می‌دهد، همسرش به او اهمیت نمی‌دهد. جاش نیز رنجیده بود زیرا احساس می‌کرد که زنش می‌خواهد او را تحت انقیاد داشته باشد و آزادیش را محدود کند.

میان لوئیس و هاوی نیز بر سر پول خرج کردن اختلاف مشابهی وجود دارد. لوئیس هرگز بدون مشورت با هاوی خریدی بیش از صد دلار نمی‌کند اما هاوی بیرون می‌رود و هر آنچه دلش بخواهد و احساس کند از عهده

خریدش برمی‌آیند می‌خرد. لوئیس نه به خاطر مخالفت با نوع خرید او، بلکه به خاطر رفتار او که نشان‌دهنده بی‌توجهیش به وجود لوئیس است، از این موضوع ناراحت است.

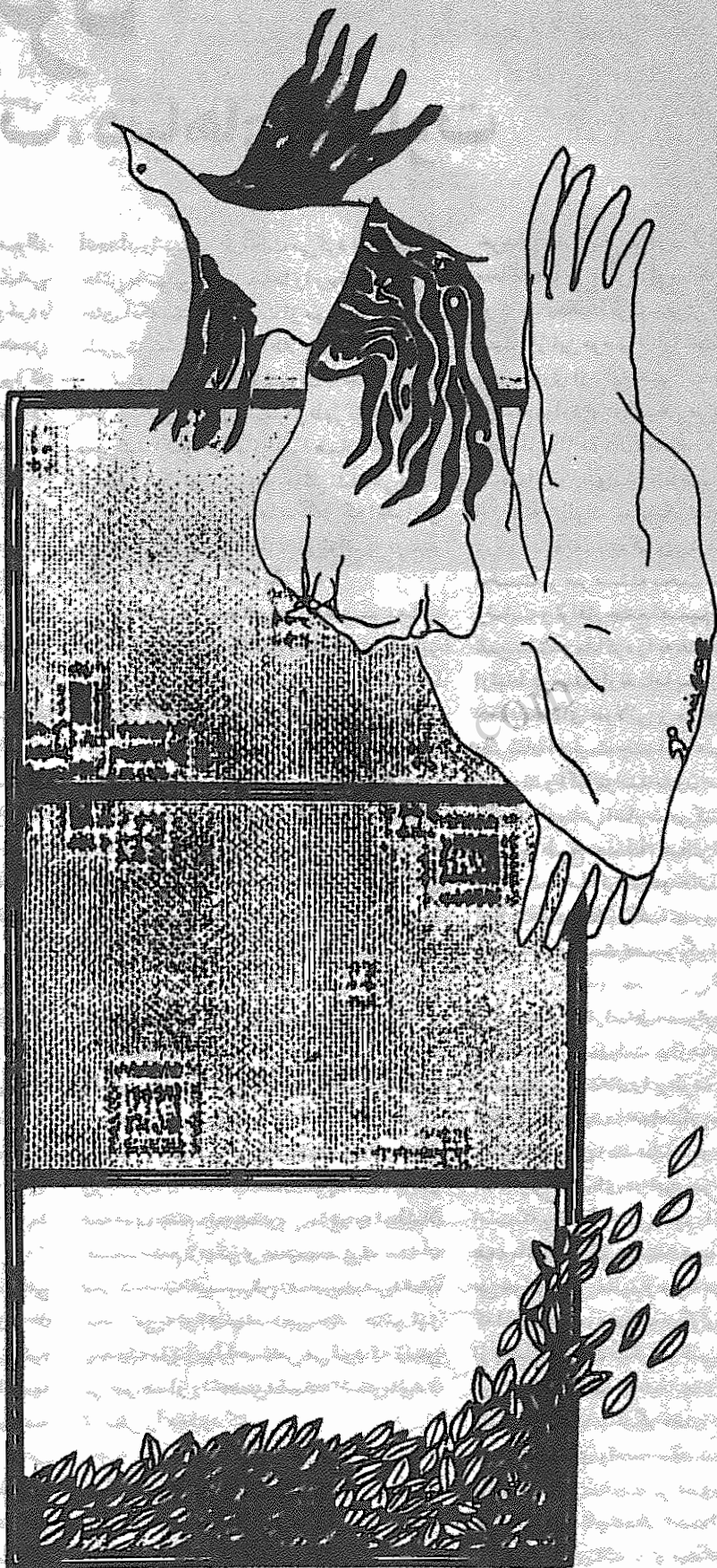
بسیاری از زنها، مشورت با همسرانشان را در تمام موارد امری طبیعی می‌دانند حال آنکه بسیاری از مردان، خود به خود بیشتر تصمیمات را بدون شور با همسرشان می‌گیرند. این نکته می‌تواند نمایانگر تفاوتی اساسی در درک مسئله تصمیم‌گیری باشد. زنها متوقعند نخست بر سر مسئله بحث شود و سپس با رضایت و توافق جمع تصمیم‌گیری شود. آنها نفس بحث و مذاکره را به عنوان نشانه تفاهم و ارتباط دوست دارند. اما بسیاری از مردها از انجام بحثهای طولانی بر سر تصمیماتی که به نظرشان اهمیت چندانی هم ندارد پریشان می‌شوند و اگر نتوانند بدون صحبت تصمیم بگیرند احساس اسارت می‌کنند. هنگامی که زنان با طرح جمله: «نظر تو چیست؟» می‌کوشند مذاکره‌ای دوجانبه و بی‌طرف را شکل دهند، مردان اغلب تصور می‌کنند از آنها خواسته شده است تصمیم بگیرند.

برقراری ارتباط همواره توازن ایجاد می‌کند و به سهولت نیازهای ناهمگون با صمیمیت و استقلال را برطرف می‌سازد. برای ادامه زندگی باید در هماهنگی با دیگران به سر بریم. اما برای زنده ماندن در انزوا، به جای آنکه چرخ دنده‌ای در این چرخ باشیم کافی است که به تنهایی عمل کنیم. از جهاتی، مردم همه مانند یکدیگر هستند: همه ما می‌خوریم، می‌خواهیم، می‌خندیم و سرفه می‌کنیم؛ هر چند که اغلب می‌خوریم و به دیگری می‌خندیم. اما از بعضی جهات دیگر هر کس منحصر به فرد است و خواستها و انتخابهای افراد مختلف ممکن است با یکدیگر مغایر باشد. مردم از فهرست غذای واحد، سفارشهای متفاوت می‌دهند و اگر برای دسر همه، فقط یک نوع کیک بیاورند، تازه ممکن است تکه یکی بزرگتر از تکه دیگری باشد و از همه اینها گذشته، با قطعات مساوی هم ممکن است یکی تصور کند که تکه دیگری بزرگتر از تکه اوست.



بهار

بهار و فصلت لعلها



بهار

نوشته ساری

همان گنگم که می‌خواهم
برهانم از دام
چکاوی گرفتار

سکوت می‌کنم اما
درختان، یک فصل فکر می‌کنند
سپس
حرفهای سبزشان
می‌ترازد

شاید بهار همین باشد
گنگی من
و پرگویی درختان

خانواده باستانی ایرانی

دکتر کنایون مزداپور

اشاره:

در شماره ۸ مجله زنان، مقاله‌ای با عنوان «سیر تحول خانواده در ایران» به چاپ رسیده است که نکاتی از آن را می‌توان با توجهی بهتر توضیح داد. خوشبختانه امروزه ترجمه و اصل بسیاری از منابع و مآخذ کهنی که در این باره می‌توان به آنها استناد کرد، در دسترس است و با رجوع به آنها تصویری روشتر و دقیقتر از شکل خانواده در جامعه کهن ایرانی و جایگاه زن در آن به دست می‌آید. نگارنده را در رخ آمد که دستاورد بررسی خود را در این زمینه، در اختیار خوانندگان عزیز قرار نهد.

بتوان با صراحت مطالب آنها را کاملاً دریافت و درک کرد، وجود ندارد. همین میزان ناچیز سند و مدرک هم که بر جای است، گاهی مفاهیمی مبهم و غریب را عرضه می‌نماید که در بسیاری از موارد متناقض و غیر عقلایی به نظر می‌رسد و جای بسیاری برای سوءتعبیر و ابهام باقی می‌گذارد و در عوض آن که چشم‌اندازی صریح و روشن را از خانواده باستانی ایران به ما بنمایاند، دورنمای مبهم را نیز تیره می‌دارد. ❏

پیش از همه، باید گفت که زرتشتی امروزی از شنیدن بسیاری از خصایص قدیمی خانواده ایرانی شگفت‌زده می‌شود، زیرا این تصور نادرست در ذهن او جا افتاده است که هر چه در ایران باستان وجود داشته و در آن روزگار می‌گذشته است، به وی باز می‌گردد و پس از سنجیدن آنها با معیارهای کنونی، او باید پاسخگوی خوبی و بدی آنها باشد. نادرستی این تصور به روشنی آشکار است: نخست این که هرگاه حدود آغاز هزاره اول پیش از میلاد مسیح را تقریباً زمانی بشماریم که خصوصیات نهادهای

❏ خانواده در ایران باستان، و به همسراه آن، جایگاه و ارزش زن در روزگاران کهن در ایران، دارای ابعادی پیچیده و بغرنج و غریب است: در روزگاران دراز، که آغاز آن ناشناخته و بیرون از حیطه تاریخ و اسناد و مدارک تاریخی می‌ماند، بررسی این مسائل مطرح می‌گردد و حتی در پایان این زمان دیرنده و دیرپای نیز نوشته‌ای مفصل و روشن، که

➤ در روزگار ساسانیان
ارث یا جهیزیۀ «دخت» و
همچنین دستمزد
او به خودش تعلق
می‌یافت و مرد می‌بایست
هزینه زندگانی زن و
فرزندش را قانوناً بپردازد.



➤ هرگاه مرد
از دارایی زن و
فرزند چیزی
برای خرج
برمی‌داشت،
موظف بود آن را
بازگرداند.



زن تا در سالاری مرد بود حتی می‌شد او را فروخت، اما هرگاه بر خویشتن سالار و پادشاه می‌شد، از همه حقوق اجتماعی فرد آزاد بهره می‌یافت و حتی می‌توانست به قضاوت بنشیند.

و در زمان تاجگذاری نوۀ خود، اردشیر، هنوز زنده بوده است و شاید چون سالخورده‌ترین شخص خانواده به شمار می‌رفته، از او با احترام بسیار یاد شده است و بر این اساس، می‌توان دانست که حرمت سالخورده‌گی و احترام به پیران خاندان، صرف نظر از زن یا مرد بودن آنان، چنان که امروزه در ایران و جامعه ایرانی رسم است، در آن روزگار هم باب بوده است.

عقلایی به نظر نمی‌رسد که زنانی چون دینک و شهبانو روتک و آذر اناهید و شاپوردختک، که نامشان و تصویرشان بر صخره‌ها و سکه‌ها و ستونهای سنگی کنده شده است، از حق مالکیت بی‌بهره باشند؛ حق مالکیت زنان، در ایران روزگار ساسانیان وجود داشته و در «مادیان هزار دادستان» مورد بحث است. به اصطلاح همان کتاب، «دخت» از دارایی پدر حق ارث بردن داشت. اگر به هنگام درگذشت پدر، وی ازدواج نکرده بود، به اندازه نیمی از سهم برادر خود ارث می‌برد و همسر مرد به اندازه پسران از آن سهم داشت؛ البته مرد می‌توانست، بنا بر وصیت خویش، هر میزان از دارایی خود را به هر کس بخواهد ببخشد، مگر سهم زن خود را. ارث یا جهیزیه «دخت» و همچنین دستمزد او به خودش تعلق می‌یافت و مرد، که می‌بایست هزینه زندگانی زن و فرزندش را قانوناً بپردازد، هرگاه از دارایی آنان چیزی برای خرج برمی‌داشت، موظف بود آن را بازگرداند. با ازدواج دختر، دارایی او به خاندان شوهر می‌رفت. هرگاه وی از شوهر خود جدا می‌شد، انتقال این ثروت از خاندان شوهر ایجاد مسأله و دشواری می‌کرد و این امر مورد بحث حقوقی بود.

به دلیل ساخت قدیمی خاندان، یا به اصطلاح متون فارسی میانه، «دوده» و دودمان، چنین مسأله‌ای پدید می‌آمد: دودمان واحد اجتماعی متمایزی بود که «دوده سالار» بر آن ریاست داشت و وی به نیابت از طرف دیگران، قانوناً و عرفاً صاحب اختیار آن به شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد

دارند، یاوری کسی که بتواند در پرورش طفل و نگاهداری از بیمار آنان را مدد کند و قانوناً جدایی اموال آنان محفوظ بماند تا شرایطی مانند رشد کودکان و رسیدن ایشان به سن بلوغ فراهم آید؛ احتیاج سخت برای حمایت زن و کودک از گرگ و دزد و مهاجم در نقاط پراکنده و دورافتاده و چیزهایی از این دست؛ وجود قانون ازدواج موقت را می‌تواند ضرور گرداند. نظیر این همدردی و همدلی عرف و قانون با نیازمندیهای مردم زمانه، در خانواده سنتی زرتشتی هنگام اختیار همزمان دو زن وجود داشت: تنها در صورتی داشتن دو همسر برای مرد ناپسند محسوب نمی‌شد و قابل پوزخند و طعن و لعن نبود که همسر اول به بیماری لاعلاجی، مانند جنون، دچار شده باشد و یا طبیعت او را از زادن فرزند محروم کرده باشد. از چند جمله پراکنده «مادیان هزار دادستان» نیز برمی‌آید که چنین ازدواجی، به هر دلیل، در آن روزگار نیز ممکن بوده است.

البته ما از ازدواجهای حرمساری در دوران ساسانیان، در دربار شاهان، به ویژه در اواخر حکومت ایشان، اخبار موقوت بسیار داریم؛ هم زنان بسیاری در حرمسراهای شاهان می‌زیسته‌اند و هم آنکه نقش و جایگاه مهمی داشته‌اند: ما تصویر بسیاری از شهبانوان را در کنار شاهنشاهان می‌بینیم، که به ویژه بر سکه‌ها فراوان است؛ نام ملکه‌هایی مانند «آذر اناهید»، همسر شاپور یکم - که پرستشگاه اناهیتا در استخر فارس به نام او بود (تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر لوکوتین، ترجمۀ عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۳۵) - و نیز «روتک»، مادر اردشیر بابکان و «شاپور دختک»، بانوی بانوان، از این قبیل است (همان کتاب، مثلاً صص ۱۷۴ و ۴۸ - ۵۰). در تصویر مراسم تاجگذاری اردشیر یکم ساسانی، نام «دینک» که مادر بابک و مادربزرگ اردشیر بود، در فهرست درباریان، در یکی از پرافتخارترین جایها آمده است (همان کتاب، ص ۴۸). وی که نامش در کتیبه شاپور یکم نیز می‌آید، احتمالاً در حدود سال ۱۴۰ میلادی به دنیا آمده است

ناآگاهانه و حتی مغرضانه و تحقیر دشمنانه پر شده است.

خانواده امروزی زرتشتی اصالتاً هسته‌ای و تک همسری و نومکانی است و در آن، فرزند از پدر نام می‌برد و شکل آن، دنباله منطقی و طبیعی خانواده پدرسالار و گسترده‌ای است که در آثار باز مانده از زبانهای ایرانی باستان، یعنی کتاب اوستا و کتیبه‌های فارسی باستان، دیده می‌شود و با خانواده هند و اروپایی قرابت دارد. اسناد و مدارکی که به زبانهای ایرانی میانه، به ویژه فارسی میانه یا پهلوی، در دست است، نشان می‌دهد که در روزگار ساسانیان، چنان که انتظار می‌رود، خانواده نسبت به شکل امروزی خود، بسیار گستردگی داشته است و همچنین ازدواج دارای خصایصی بوده است که در خانواده نوین زرتشتی دیده نمی‌شود. برخلاف امروز (یا به عبارت دقیقتر، قبل از تصویب قانون حمایت خانواده در ایران)، طلاق مرسوم و مورد بحث کتاب حقوقی بازمانده از روزگار ساسانیان، یعنی «مادیان هزار دادستان» و نیز دیگر نوشته‌های تازه‌تر حقوقی بوده است. نیز به عروس «مهریه» تعلق می‌گرفته است و بنا بر شرایط ضمن عقد، وی می‌توانسته است «آنباز» شوهر شود، یعنی در همه دارایی او، به شکل برابر و غیرمشاع سهم گردد. امروزه طلاق و مهر و نیز شرایط ضمن عقد از ازدواج زرتشتی حذف شده است.

رسم منسوخ دیگری که از یکی دو جمله از «مادیان هزار دادستان» بر می‌آید، ازدواج موقت یا صیغه است. این‌گونه ازدواج، که از یک سو می‌توان از آن سوءاستفاده بسیار کرد و می‌تواند عواقب ناخوشایند و وخیمی برای مادر و کودکش به بار آورد؛ از سوی دیگر، قابل فهم است و می‌توان فهمید که در آن جامعه قدیمی تا چه میزان می‌توانسته است سودمند باشد و به کار آید: فاصله‌های دور میان روستاها و خانه‌ها و تنها ماندن مردان و زنانی که همسر خود را، با داشتن فرزند، از دست داده‌اند یا از بیماری و دردی رنج می‌برند و نیاز به یاوری یکدیگر



هرگاه زن برای بار دوم می‌خواست همسر اختیار کند، «شوهر» او بود که می‌بایست او را به «زنی» به مرد دیگر دهد. از این‌رو، ازدواج دوم «دخت» را تعبیر به آن کرده‌اند که شوهر، زن خود را به مرد دیگری به زنی می‌داده است.

که بی‌توجهی پژوهندگان به برخی از ابعاد و خصایص «دوده»، موجب ابهام و سوء تفاهم شده است: از مجموع اطلاعاتی که از متنهای گوناگون به دست می‌آید، چنین پیداست که «دوده» واحد اجتماعی مستقلی با چند نقش و کنش و وظیفه متفاوت بوده است و گذشته از پیوند خویشاوندی و ارتباط جنسی شوهر و کدبانو، دودمان یک واحد اقتصادی و حقوقی، و در شکل قدیمیتر، نظامی و حکومتی نیز به شمار می‌رفته است. اعضای آن، اموالی مشترک و مشاع داشتند و بر روی املاک واحدی کار می‌کردند؛ از لحاظ حقوقی واحدی یگانه و یکتا شمرده می‌شدند و در شکل کهنتر، مردان جنگی آن در کنار یکدیگر به جنگ می‌رفته‌اند و می‌جنگیده‌اند. سالار دودمان، که در درون حیطه اختیار خود مسئول تأمین معاش و اداره املاک و صاحب فرمان و احتمالاً حتی قاضی بود، در خارج از دودمان، نماینده حقوق قانونی آن محسوب می‌گردید. همه زنان و فرزندان که در دودمان می‌زیستند، و نیز کنیزان و غلامان و دیگر «خانه‌زادان» در مسئولیت و نظارت او بودند و وی می‌توانست در صورت ضرورت و نیاز، هر یک از آنان را حتی بفرود.

این واحد اجتماعی، احتمالاً در صورتهای بسیار قدیمی خود، در قرون آغازین هزاره اول قبل از میلاد، در دژهایی می‌زیست که ویرانه‌های نمونه برجسته‌ای از آنها بر فراز تپه باستانی «سیلک» باقی است و تصویری از آن دژ و قلعه‌ای نظیر آن را، به تقریب در لوحه برجسته آشوری کهنی می‌یابیم که شکل شهری به نام کیشسیم (Kishesim) را برای ما به یادگار نهاده است (ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمه محمد معین، تهران، ۱۳۶۸، صص ۸۷۱). ما نمی‌دانیم که ساکنان چنین شهری، واحدهای گروه خویشاوندی خود را چگونه و با کدامیک از نامهای باستانی که صورت فارسی آنها «مان» و «ویس» و «زند» و «ده» است می‌خوانده‌اند، اما بی‌گمان ساخت خانواده در نزد آنان شباهت

و تغییرات طبیعی و تاریخی جامعه را مشتمل بوده است و از سوی دیگر کوشندگی مجذانه در نگاهداری سنتهای عتیق — و شاید هم نوعی تاکید و تکیه سنگینتر بر برخی از وجوه و ابعاد این سنتها و مفاهیم نیاکانی — سرانجام منجر به پیدایش چنان مفاهیم و نهادهای خاصی در خاندان شده است که اصولاً می‌بایست درباره آنها به گفتگو پردازند و بحث کنند تا مگر روشن گردد که رابطه دوده سالار با اعضای دودمان چیست و حدود مسئولیت و اختیار وی، که مورد جدل و گفت و شنود رایمندان و صاحب‌نظران قرار می‌گرفت، کدام است. این مسیر به آنجا رسید که در کتابی مانند روایت امید پسر اشاویش، که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری به نگارش درآمده است، پیدا است که مفاهیم قدیمی، مانند «ستری»، برای مردم کمابیش ناشناخته بوده و این مفهوم که یادگار بسیار کهنه خاندان هند و اروپایی است، دیگرگونی تمام یافته بوده است. از پرسشها و پاسخهای مندرج در این کتابهای جدیدتر می‌توان به خوبی استنباط کرد که چه مایه اختلاف میان آنچه در کتابهای پهلوی کهنسالتر، مثل «مادیان هزار دادستان» و «زند و نلدیداد» می‌آید، با این مضامین وجود دارد.

با توجه به نهاد اجتماعی «دوده سالاری» یا سالاری دودمان که به مردان اختصاص داشت، در شکل خانواده در روزگاری که قوانین و گردش کار و احکام دادگاهی «مادیان هزار دادستان» به آن باز می‌گردد، زن به عنوان دختر و همسر و مادر در سالاری مرد خود بود: پدر یا شوهر یا پسر یا مرد دیگری از خویشاوندان یا برگزیدگان به سمت سالاری. هنگامی که سالار دودمان، «دخت» را به زنی به مردی می‌داد، به اصطلاح حقوقی آن زمان، او را به سالاری آن مرد می‌سپرد. در این انتقال، موافقت هر دو سالار خاندان شرط بود و نیز شرط ضروری دیگر — که معلوم نیست چرا سرسری گرفته شده است و پژوهندگان از کنار آن به آرامی و بی‌توجه گذر کرده‌اند — رضامندی «دخت» بوده است. در این باره در «مادیان هزار دادستان» می‌آید: «زروان داد» پسر «گشن جم» گفت که اگر مرد به دخت خویش گوید که برو و «ستری» بهمان کس کن، «دخت» جایز است که نکند زیرا این نیز چنان باشد که او را گوید که برو و

بسیار با آریاییان هندنشین و نیز جوامع هند و اروپایی دیگری که مثلاً در یونان و رم باستان از ایشان اخباری در دست است، داشته است. گروههای خانوادگی پدرسالار آن دوران، که هنوز حکومت مرکزی در ایران تشکیل نشده بود، می‌بایست از تکاتک اعضای خود با قدرت کامل حمایت و دفاع کند و آنان را در درون «قلعه» که در معرض انواع تهاجمات و گرسنگی سخت بود، محافظت نماید و سخت بجنگد و بکوشد تا زنده بمانند. این جامعه راهی سخت دشوار را پیموده است تا خود را به جامعه بیشتر شهرنشین و امتر عصر ساسانیان برساند.

طبیعی است که در طی این مسیر دراز، ساخت خانواده دستخوش تطور و تغییر بسیار شود تا به صورت نهاد اجتماعی موسوم به «دوده» درآید، که اخبار و اطلاع بیشتری درباره آن در دست است. به نظر می‌رسد که بسیاری از پنداشته‌های کهن و رسمها و سنتهای باستانی و قوانین آن دگرگون شده باشد و بسیاری از نقشها و وظایف خاندان گسترده‌تر باستانی، از دست رفته و بر دوش نهادهای شهری و حکومتی افتاده باشد؛ از آن جمله قضاوت و ریاست دینی خاندان که احتمالاً در روزگاری بس کهن در اختیار دودمان و «دوده سالار» بوده است. از سوی دیگر، آثار و بقایای برخی از پنداشته‌ها و تصورات عتیق را می‌بینیم که از همان خاندان باستانی ایرانی و آریایی و هند و اروپایی به دودمان دوران ساسانی رسیده است و نه تنها در مفاهیم بازگردنده به آن قابل مشاهده است، بلکه حتی هنوز نشانهایی زنده از آنها را می‌توان در اندیشه امروزی پیرامون خانواده زرتشتی نیز باز یافت. از این قبیل است تصور ابدی بودن ازدواج و خانواده و ضرورت تداوم نسل و نام هرکس تا پایان جهان و نیز ضرورت روشن ماندن اجاق خانواده و چراغ خانه، و همچنین برگزاری مراسم مفصل دینی و آیینی برای درگذشتگان و نیاکان خاندان.

آمیختگی این دو وجه از نقشها و وظایف و تصورات خاندان، که از یک سوی پویایی

زنی بهمان مرد کن (= به همسری فلان مرد تن بده) و هرگاه (این کار را) نکنند، جایز است (ص ۳۶، سطرهای ۹ تا ۱۲). و با (این گفته)، دیگری (نیز) گفت که چون مرد دخت خویش را به رغم رضامندی آن دختر به «ستری» بداد، جایز است و (اگر) به زنی (او را به مردی) بداد، جایز نیست. پس (بی‌رضای دختر، او را) به «ستری» ازیرا جایز است بدهد که «درآمدی» (آن ستري) به پدر تعلق می‌گیرد و به زنی (دادن دخت بی‌رضامندی وی) ازیرا جایز نیست که دخت را در همخوابگی کردن بر خود اختیار است که بنگرد (و برگزیند و نظر بدهد) (ص ۳۶، ص ۱۲ تا ۱۶).

رضای دختر و سالاری پدر هنوز هم در «اندرزگواه گیران» یا عقدنامه زرتشتی هست و آن را موبد در هر ازدواجی می‌خواند: «... رضائی که شیخه زنه سالاری که شیخه پدر زنه...»، یعنی «رضایی که به خود دختر می‌رسد و سالاری که به پدرش می‌رسد»؛ و هیچ دلیلی نیست که روزگاری این حق انتخاب شوهر برای «دخت» از میان رفته باشد. همچنین، به ویژه رضای او به هنگام طلاق گرفتن شرط اصلی و ضروری بود و حتی شوهر حق قانونی نداشت که او را با طلاق دادن از ارث محروم کند.

زنی که با «پذیرش» دو سالار دودمان و رضای خودش به سالاری مرد دیگر در می‌آمد، عملاً به مثابه دارایی و ثروتی بود که او را به دیگری دهند و این را «اشوداد» یا «دهش رایگان» و «امر خیر» می‌گفتند و این اصطلاح باز موجب بحث بسیار شده است و گفته‌اند که دختر وزن خود را به فقیران و مردم نادار و بینوا به «صدقه» می‌داده‌اند؛ زیرا که معنای دیگر واژه «اشوداد» صدقه است. سالار دوم «شوری» و «شوهر» بود. هر گاه زن برای بار دوم می‌خواست همسر اختیار کند، همین سالار دوم و به اصطلاح «شوهر» بود که می‌بایست او را به «زنی» به مرد دیگر بدهد. به همین دلیل، ازدواج دوم «دخت» را تعبیر به آن کرده‌اند که شوهر زن خود را به مرد دیگری به زنی می‌داده است. حال آن که دقیقاً مسأله چیزی نیست مگر ازدواج بار دوم زنی که اول او را پدر یا برادرش، یا مرد دیگری به نیابت آنان — و گاه نیز مادرش — به شوهر داده بوده است و وی بار دیگر، با مردی جز شوهر اول خود ازدواج می‌کرده است و این ازدواج دوم نیز اگر هم تک همسری نبوده، بی‌گمان تک شوهری بوده است.

اما به هر تقدیر، شوهر دوم را عرف و

قانون و سنت، دیگر همانند شوهر نخستین نمی‌شناخته است: دارایی و ثروت زن به دودمان وی انتقال نمی‌یافته و زن نیز از دارایی شوهر دوم سهمی نمی‌برده است، مگر بنا بر قرارداد و شرط قبلی. شوهر اول اگر زن را به سالاری به شوهر دوم نمی‌داده یا زن را بر خویشتن سالار و پادشاه و صاحب اختیار نمی‌کرده است، فرزند آن زن قانوناً فرزند شوهر نخستین به شمار می‌رفته است. به عبارت دیگر، ازدواج دوم زن از لحاظ اقتصادی و حتی به اعتبار رسیدن نام پدر به فرزند، اعتبار ازدواج نخستین او را نداشت. در پس این رسمهای شکفت و به ظاهر بی‌منطق، رشته‌ای از پنداشته‌ها و تصورات باستانی حضور دارد که برای فهم این قواعد و قوانین اجتماعی به درک آنها نیاز است: این تصور دینی کهن هنوز برجای بوده است که ازدواج دو تن امری است ستمی، و به اصطلاح، «فرشکردی» یعنی «تداوم یابنده تا قیامت» و همچنین ضرورت دارد که از هر کس «پیوند برود» یعنی نسل او تا ابد و تا رستاخیز و پایان زمان ادامه یابد؛ لذا، خانواده می‌بایست دارای فرزند باشد و چون در شرایط طبیعی، احتمال بی‌فرزند ماندن یا مرگ فرزندان پیش از پدر بسیار بوده است، پس، بنا بر قاعده کهن هندواروپایی «فرزند خواندگی» و پذیرفتن فرزند، اساس پیدایش نسبت پدر- فرزند محسوب می‌شده است و نه داشتن فرزند واقعی. از این تصورات است که نهاد اجتماعی «ستری» پدید آمده بوده است. هر کس می‌بایست یادگار و جانشین داشته باشد و نه تنها دودمان می‌بایست پس از مرگ سالار خود، دوده سالار بیابد، بلکه اگر دوده سالار دارای شرایط لازم و کافی نمی‌بود، می‌بایست کسی را به «ستری» نیز انتخاب نمایند که نام و نسل مرد در گذشته را تداوم بخشد. این رسمی است که خاطره آن هنوز هم زنده است و در بامداد چهارمین روز درگذشت مردی که فرزند نداشته باشد، کسی را به فرزندگی او برمی‌گزینند و او را اصطلاحاً «پُل گذار» می‌نامند و قانون کشوری نیز وی را وارث قانونی شخص متوفی می‌شناسد.

در این میان باید به نقش اقتصادی زن در ازدواج توجه کرد: ازدواج نخستین زن را «پادشازنی» می‌خوانند و «فرشکردی» بود و در آن ارتباط اقتصادی زن، که کدبانو نامیده می‌شد، و فرزندان و شوهر کامل بود. اما در ازدواج دوم زن، یا «چکرزنی»، این ارتباط وجود نداشت یا بنا بر شرط و قرارداد قبلی تعیین می‌شد. این رابطه، که تفسیر و

دیگرگونی آن را از اقوال کهن، در همان روزگاران قدیمی نیز می‌توان استنباط کرد، دلالت بر آن می‌نماید که زنان نقش اقتصادی فعال و مهمی داشته‌اند و دارایی و در آمد آنان می‌توانسته است موضوع بحث و جدل قهقی و قانونی باشد. در چند جمله‌ای که در بالا، ترجمه آن آمد، اشاره به درآمد «دخت» رفته است که هرگاه «ستری» می‌شد، به دست می‌آورد. نه تنها درباره زنی که ستر دودمان باشد، یعنی «زن دوده ستر»، احکامی ویژه باقی است؛ بلکه فصلی در «مادریان هزار داندستان»، به نام «دوئانترین آگاهی» هست که شاید در آن، گفتگو از جدا شدن دارایی و فعالیت مجزای اقتصادی زن و شوهر در میان باشد و آن دو می‌توانسته‌اند «سحن نامه» یا سندی تهیه کنند که پس از تهیه آن، بنا بر موافقت طرفین، زن و فرزندان که از آن پس از وی پدید می‌آیند، حق و بهره‌ای از دارایی شوهر و پدر خود نبرند. این گونه گواهیهای مکتوب، با دلایل دیگر تاریخی تأیید می‌شود و دال بر قدرت اقتصادی و حق مالکیت زن در روزگار ساسانیان است.

این قانونهای بیچاپیچ و تصورات غریب و از یاد رفته، منحصر به موارد زیر نوشته نیست و مسائلی مانند ازدواجهای تعدادین نیز از این قبیل است که در آن «دخت» قانوناً و عرفاً به همسری مردی متوفی در می‌آمد تا به یادگار او و برای بازماندن نام او فرزندی به دنیا آورد و در عین حال وارث آن مرد درگذشته نیز شمرده می‌شد. پنداشته‌هایی کهنه و دوری که اینکه برای ما بسیار شکفت به نظر می‌رسد، همراه با تحول طبیعی ساخت نهاد خانواده، در نهایت به آن انجامید که دیگر شخصیت حقوقی و قانونی و اجتماعی «دوده» بشکند و وحدت عرفی و حقوقی آن از میان برود. اما چون هر مرد بالقوه می‌توانست «دوده سالار» باشد، لذا وی طبعاً هنگام ازدواج «کدخدای» و دوده سالار نیز شمرده می‌شد؛ و کدخدای، یعنی داماد، سالار خانواده‌ای کوچک می‌توانست باشد و یا خاندانی بزرگ و «دوده».

در این میان، وضع زن متفاوت ماند و وی بنا بر شرایط گروه و طبقه خاصی که در آن زاده شده بود و بنا بر خصایص طبیعی و ذاتی خویش و نیز بازی سرنوشت و حوادث با او، یا در درون دودمان و در سالاری مرد خود — پدر یا برادر یا شوهر — باقی می‌ماند و یا به هر دلیل، بر خویشتن سالار و پادشاه و «صاحب اختیار» می‌شد. در صورت اول، زن یکی از افرادی بود که «دوده» از او حمایت می‌کرد و «دوده سالار» نماینده



حقوقی و قانونی او در جامعه شمرده می‌شد، و در صورت دوم، زن «خودسالار» بود و می‌بایست شخصاً از خود محافظت نماید. در وضع دوم بود که وی حقوق اجتماعی کاملی می‌یافت که قبلاً و اساساً به «دودمان»، به عنوان یک واحد اجتماعی حقوقی و قانونی، تعلق می‌گرفت. این هر دو موقعیت اجتماعی برای زن، در ولیداد که کتاب فقهی به زبان اوستایی است و نیز با تفصیل بیشتر، در «زند» یا تفسیر ولیداد به زبان پهلوی مورد اشاره است و به همان زمانهای دیرین باز می‌گردد.

به دلیل این گونه ابهام و آشفتگی است که پروفیسور آرتور کریستن سن، در پایان بحث خود درباره شکل خانواده و حقوق زن، در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» می‌نویسد: «توصیفی، که ما در نتیجه تحقیقات بازنه از احوال حقوقی زنان در عهد ساسانیان نمودیم، تضاد بسیار نشان می‌دهد. سبب این تضاد آنست که احوال قانونی زن در طول عهد ساسانیان تحولاتی یافته است. بنابر قول بازنه از لحاظ علمی و نظری زن در این عهد حقوقش پدید آمده بود و بنا به عبارت دیگر شخصیت حقوقی نداشت، اما در حقیقت زن در این زمان دارای حقوق مسلمهای بوده است. در زمان ساسانیان احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بود و این تضاد ظاهری از آنجاست. (ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۴۳).

هرگاه به این حقیقت توجه کنیم که «دوده» و دودمان خود یک واحد اجتماعی و حقوقی محسوب می‌شده است و کلیه حقوق اجتماعی، به نیابت اعضای دودمان به «سالار» آن تعلق می‌گرفته است، این «تضاد» از میان می‌رود. با منظور داشتن این واقعیت که تا زن در سالاری مرد بود و در درون «دوده» می‌زیست، حتی می‌شد او را فروخت، اما هرگاه بر خویشتن سالار و پادشاه می‌شد، و «خود سالار» به شمار می‌رفت، از همه حقوق اجتماعی فرد آزاد بهره می‌یافت؛ آنگاه این تضاد حل می‌شود. زن «خود سالار» حتی می‌توانست به قضاوت بنشیند و به داوری بپردازد. نیز چون «شتر» یعنی «وارث و سرپرست و یادگار» دودمان می‌شد، تشخیص حدود اختیارات وی از «دوده سالار» مشکل بود. در درون دودمان نیز کدبانو اقتدار بسیاری داشت که حدود آن را از روی برخی موارد قانونی و نیز جملاتی که به اندرز و حتی طرحهای رفتاری آیینی باز می‌گردد، می‌توان شناخت؛ مانند حق کدبانو برای بخشیدن بخشی از

اموال شوهر و حرمت مادر و وابستگی فره خاندان به کدبانو و کدخدای هر دو. به همه این دلایل، احتمالاً زنانی که در درون دودمان می‌زیستند، به ویژه در دوران سختی، آسوده‌تر و شادتر بوده‌اند. با توجه به حق «خودسالاری» زنان و صاحب اختیار شدن آنان به شرط بیرون ماندن از دودمان و محروم گشتن وی از حمایت آن است که درک جایگاه دوگانه زن در جامعه باستانی ایران میسر می‌گردد. وی که می‌توانست با استعداد ذاتی و کوشندگی فردی خویش و نیز پیدایش شرایط مساعد، مقامی مشابه مردان به دست آورد، نقیض فعال اقتصادی داشت و می‌توانست به حقوق کامل فردی نیز برسد. در سراسر اوستا، از پیام آسمانی زرتشت در «گاهان» تا سرودهای و دعاهای بعدی، زن نیز اغلب همانند مرد، مورد خطاب قرار می‌گیرد و در موارد بسیاری «مردان و زنان و فرزندان» در کنار یکدیگر یاد شده‌اند. نیز برخی از نقشهای دینی را زنان نیز همانند مردان می‌توانسته‌اند ایفا کنند و کارهایی را انجام دهند که امروزه ویژه مردان روحانی زرتشتی است و همچنین کارهایی در مراسم دینی و آیینی هست که صرفاً زنانه است و امروزه هم ادامه دارد و انجام می‌شود و می‌توان پنداشت که قبلاً هم، چنین بوده است؛ مانند تهیه انواع خورده‌های تشریفاتی آیینی در مراسم مذهبی.

نیز بر این سخنان باید افزود که در این سرزمین وسیع، اقوام گوناگون ساکن بوده‌اند و از دیرباز مردمانی نیز در این خطه می‌زیسته‌اند که نه آریایی بوده‌اند و نه شاید هرگز به دین زرتشتی در آمده‌اند. احتمال دارد که شکل خانواده در نزد برخی از آنان خصایصی متفاوت داشته است و آثاری که در برخی از داستانهای عشقی و ازدواجهای اساطیری - حماسی شاهنامه هست، می‌تواند انعکاسی از نهادهای اجتماعی آنان باشد: زنانی که در شاهنامه به مردان اظهار عشق می‌کنند و فرزندان آنان گاهی به نظر می‌رسد که به خاندان زن تعلق دارند، نشانهایی از بنیاد «زن سروری» در خانواده دارد. همچنین این گونه آثار را در داستان قدیمی «ویس و رامین» نیز می‌توان یافت و حتی نشانهایی از چند شوهری در این داستان به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد که اعتبار زنان در چنین جوامعی بسیار بوده است و با فرهنگهایی پیوند و پیوستاری دارد که «الهه مادر» را می‌پرستیده‌اند و نقش او را در حال زادن فرزندی تاجدار، با ریش و هیأت شاهانه برای ما به یادگار نهاده‌اند. چنین

سنتی، که نسبت شاه را با الهه مادر و منسوب داشتن قدرت شاه را به قدرتی برتر از آدمیان و آدمیزدان بیان می‌کند، می‌تواند به تمدنی ریشه برد که در «عیلام» از آن خبر داریم (ایران در سپیده دم تاریخ، جورج کامرون، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۸).

در میان مجموعه‌ای چنین پیچیده و بغرنج از مفاهیم و ساختهای قدیمی و جدیدتر خانواده و دورنمای متفاوت و غربی که از آن و از جایگاه زن باستانی ایرانی پدیدار می‌گردد، بیش از هر چیز، می‌توان یقین داشت که فاصله زمانی و کهنگی پنداشته‌هایی که این نهادهای اجتماعی را پشتیبانی می‌کرده‌اند، شگفتی امور را موجب است. اگر اسناد و مدارک، با این میزان از آشفتگی و ناچیزی درباره ایام گذشته ملل دیگر نیز سخن بگویند و انتظار برود که مطالبی بسیار تازه و امروزین را بیان دارند، باز ما را دچار شگفت‌زدگی خواهند کرد و این امر انحصاری به ایران نخواهد داشت. تا آنجا که حقایق تاریخی صریح و روشن، دور از پردازش فرضیه‌هایی غریب و توجیه ناپذیر بر اساس یکی دو واژه مبهم و عبارات و جملات نارسا و غلط خوانده شده، حکم می‌کند؛ هر ایرانی می‌تواند یقین بیاورد که مادر بزرگ دیرینه سال او، چه شهبانو دینک باشد و چه کنیزی از اسیران جنگی یونانی و رومی یا هندی و عرب و چینی، یا بانویی روستایی، در درون خانه خود از حرمت و ارجمندی سزاواری برخوردار بوده است، درخور ملتی سربلند و برومند که نجابت و شرف و بزرگواری او را زنانی خردمند و مقتدر و مردانی هوشیار و آزاده پدید آورده‌اند.

* خواننده علاقمند برای آگاهی از مآخذ و منابعی که در این گفتار به آنها اشاره شده است، لطفاً به نوشته‌های زیر مراجعه نماید:

- حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران (دفتر اول: قبل از اسلام)، تهران، ۱۳۶۹، مقاله «زن در آیین زرتشتی» (نام حقیر نگارنده در چاپ از قلم افشاده است).

- مقاله «دربار ساخت خانواده در دوره ساسانیان»، در مجله فرهنگ (کتاب نهم) موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تابستان ۱۳۷۰.

همچنین ترجمه‌ای از ماجیان هژاد دادستان که با نام قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان به وسیله جناب موبد رستم شهزادی به فارسی درآمده است (انجمن زرتشتیان تهران، ۱۳۶۵).